

گسترش دامنه نفوذ و مداخله شورای نگهبان تا کی و کجا؟

نوشته دکتر انور خامه‌ای

سلب حق تحقیق و تفحص در نهادهای تحت امر رهبری از مجلس شورای اسلامی که تاکنون در جمهوری اسلامی ایران سابقه نداشته، ممکن است منشاء تغییرات دیگری در بنیاد این جمهوری شود و آن را به صورت یک الیگارشویی درآورد که رأی ملت و مردم در تعیین سرنوشت آن به حد صفر تنزل کند. از این رو بر هر فرد ایرانی واجب عینی است که نظر خود را در این باره اظهار کند و خواهان اصلاح آن شود. لیکن پیش از آن و لازمه منطقی آن، این است که سوابق و وظایف شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام را مورد توجه و تشریح قرار دهیم.

طبق اصل نود و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود: ۱- شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسایل روز. انتخاب این عده با مقام رهبری است. ۲- شش نفر حقوق‌دان در رشته‌های مختلف حقوقی از میان حقوق‌دانان مسلمانی که وسیله رییس قوه قضاییه به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شوند و با رأی مجلس انتخاب می‌گردند.» در اصل نود و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران طریقه بررسی مصوبات مجلس شورای اسلامی از طرف شورای نگهبان بدین صورت معین شده است: «تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تعیین عدم تعارض آنها با قانون اساسی بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است.» افزون بر این طبق اصل نود و هشتم «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام

می‌شود» و مطابق اصل نود و نهم «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد.»

از این مواد به خوبی مشهود است که از نظر واضعان قانون اساسی جمهوری اسلامی، شورای نگهبان زائده و مکملی بوده است برای درست کار کردن مجلس و انجام وظیفه آن، نه دستوردهنده و آمری برای نمایندگان ملت که آنان را هرگونه خواست برگزیند و هرچه خواست به تصویب آنان برساند. اعضای محترم شورای نگهبان هم در دوره‌های اول و دوم قانونگذاری جمهوری اسلامی و حتی در دوره سوم، همان‌گونه که واضعان قانون اساسی در نظر داشتند انجام وظیفه می‌کردند. اما از انتخابات مجلس دوره چهارم شروع کردند به توسعه و گسترش دادن حدود و ثغور وظایف خویش. نخست موضوع نظارت استصوابی را به میان آوردند و ادعا کردند که «نظارت» مذکور در اصل نود و نهم افزون بر صحت و درستی رأی‌گیری و جلوگیری از تقلب در آن شامل تأیید صلاحیت نامزدها که تا آن زمان بر عهده وزارت کشور بود، نیز می‌شود. بدین‌سان عده زیادی از نامزدهایی را که هیأت نظار وزارت کشور تأیید کرده بود و جمعی از آنان در دوره‌های اول تا سوم نماینده مجلس و حتی عضو هیأت رییس آن بودند، از شرکت در انتخابات محروم کردند. عده‌ای از نمایندگان سابق و نامزدهایی که بدین‌سان رد صلاحیت شده بودند ضمن اعتراض به این روش جدید شورای نگهبان، ادعا می‌کردند که اعضای شورای نگهبان کسانی را که جزء جناح و گروه خودشان نبوده‌اند بر خلاف حق و وظیفه خویش از شرکت در انتخابات محروم کرده‌اند. این رد صلاحیت شدگان می‌گفتند اگر ما صلاحیت نداشتیم در دوره‌های پیش در انتخابات شرکت نمی‌کردیم و انتخاب نمی‌شدیم. آنها اظهار

می‌داشتند که منظور از «نظارت» شورای نگهبان هرگز استصوابی نبوده است، چون اگر چنین مفهومی داشت امام خمینی (ره) در دوره‌های پیش به شورای نگهبان اجازه می‌داد آن را انجام دهند، در حالی که چنین کاری نکرد. آنها تذکر می‌دادند که حتی در دور اول مجلس شورای اسلامی کسانی را که انتخاب شده بودند ولی امام (ره) ورود آنها را به مجلس صلاح نمی‌دانست - مانند خسرو قشقایی، مرحوم دکتر سنجابی، سرلشکر مدنی و... - صلاحیتشان نه توسط شورای نگهبان، بلکه به دست هیأت نظار وزارت کشور ابطال شد.

باری این کشمکش به دراز کشید و سرانجام رد صلاحیت شدگان گفتند بسیار خوب، حالا که صلاحیت ما را رد کرده‌اید دست‌کم دلیل و سند آن را به ما نشان دهید. اما شورای نگهبان حاضر نشد علت رد صلاحیت‌ها را اعلام کند و ادعا می‌کرد ما نمی‌خواهیم و تکلیف شرعیمان اجازه نمی‌دهد «آبروی» این اشخاص را ببریم. حتی وقتی بعضی از آنها صریحاً اظهار داشتند ما اجازه می‌دهیم «آبرویمان را ببرید» و حتی اصرار کردند، شورای نگهبان دلیلی ارائه نکرد که نکرد!

دلیل دیگری که رد صلاحیت شدگان و مخالفان دیگر برداشت استصوابی از «نظارت» شورای نگهبان» علیه آن ارائه می‌کردند این بود که می‌گفتند اگر این نظر شورای نگهبان و استنباط آن از اصل نود و نهم در مورد انتخابات درست باشد باید شامل مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی هم بشود. یعنی شورای نگهبان حق داشته باشد درباره به رأی گذاشتن آن موضوع‌ها هم اظهار عقیده کند!! یعنی بگوید صواب است این عمل انجام شود یا خطا است!! که واضح است تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی چنین نظری نداشته‌اند.

گسترش مستمر دامنه نفوذ و نظارت

باری در انتخابات دوره پنجم و انتخابات

ریاست جمهوری نیز شورای نگهبان به همین ترتیب عمل کرد و صدها و شاید هزاران نفر را که صلاحیتشان از جانب هیأت نظار وزارت کشور تأیید شده بود، رأساً رد صلاحیت کرد. ناگفته نگذاریم که در دوره پنجم، شورای نگهبان با به تصویب رساندن و قانونی کردن نظارت استصوابی، پایگاه خود را مستحکم‌تر کرد و گسترش دامنه وظایف خود را که قبلاً یکجانبه عملی کرده بود، رسمیت بخشید. اما موظف شد که دلایل رد صلاحیت کسانی را که مطرود ساخته بود، اگر خواستند به آنها اعلام کند و ترسی از «ریختن آبروی» آنها نداشته باشد. شورای نگهبان هم این کار را تصویب و قبول کرد یعنی آن عملی را که قبلاً خلاف شرع و گناه اعلام کرده بود، پذیرفت!

در هفتمین انتخابات ریاست جمهوری، شورای نگهبان دامنه نظارت استصوابی خود را چنان گسترش داد که از میان بیش از صد نفر نامزدی که هیأت نظار وزارت کشور صلاحیت آنها را تأیید کرده بود فقط چهار تن را باقی گذاشت و بقیه را کلاً رد صلاحیت کرد و از آن چهار تن هم یکی عضو خود شورای نگهبان و دیگری رئیس مجلس بودند. ناگفته نگذاریم که هیأت نظار صلاحیت عده زیادی از داوطلبان را رد می‌کرد. این هیأت سوابق نامزدها را از وزارت اطلاعات، وزارت دادگستری، نیروی انتظامی و ثبت اسناد، مورد استعلام قرار می‌داد و اگر آنها تأیید می‌کردند که مثلاً فلان داوطلب سوابق سوء یا سوء شهرتی ندارد، آنگاه صلاحیت وی را تأیید می‌کرد. مخالفان نظارت استصوابی می‌پرسیدند اگر آن مراجع صلاحیت داوطلبی را تأیید کرده‌اند، شورای نگهبان به استناد کدام مرجع دیگری صلاحیت نامزدان را رد می‌کند؟! آیا خود اعضای محترم شورای نگهبان علم لدنی دارند و از عالم غیب به آنها الهام می‌شود که فلان نامزد صالح است و فلان نامزد ناصالح؟! یا این که شورای نگهبان دستگاه تفتیش و تجسس خاصی در اختیار دارد که قدرت سنجش و داوری آن بسیی بیش از وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی و قوه قضاییه است!!

در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی این راز کشف شد و معلوم گردید که شورای نگهبان به هیچکدام از مراجع پیش گفته

اعتمادی ندارد و خود شبکه‌ای از معتمدان خویش را در اطراف و اکناف کشور پدید آورده است و پرسشنامه‌هایی محرمانه درباره نامزدها برای آنها می‌فرستد و نسبت به زندگی خصوصی آنها تحقیق و تجسس می‌کند و ملاک رد صلاحیت نامزدها از سوی شورای نگهبان همین پرسشنامه‌ها و نظایر آن است. این هم مرحله دیگری از گسترش حدود و نفور فعالیت شورای محترم نگهبان بود!

رئیس مجمع تشخیص مصلحت توجه نکرده‌اند که تفسیر قانون اساسی از سوی شورای نگهبان، فقط در مواقعی جایز است که ابهام وجود داشته باشد.

آخرین مرحله از این گسترش را ما پس از پایان مرحله اول انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی مشاهده می‌کنیم. در این دوره، شورای نگهبان در نظارت استصوابی خود بیش از هر انتخابات دیگری محکم‌کاری کرده بود: ۱- هیأت نظارتی از طرف خود در هر شهر و شهرستانی و استان معین کرده بود، تا صلاحیت نامزدهایی را که هیأت اجرایی وزارت کشور تأیید کرده از نو مورد رسیدگی قرار دهند و اگر صلاح ندانستند رد کنند، کما این که بسیاری از نامزدهای مورد تأیید هیأت اجرایی از سوی این هیأت‌های نظارت منتخب شورای نگهبان رد صلاحیت شدند. ۲- نامزدهایی که از هر دو صافی هیأت اجرایی و هیأت نظارت گذر کرده بودند مجدداً از سوی خود شورای نگهبان مورد

رسیدگی قرار می‌گرفتند و هر کدام با معیارهایی که در پیش شرح دادیم مناسب به نظر نمی‌رسیدند مردود و از شرکت در انتخابات محروم می‌شدند. ۳- در هر حوزه رأی‌گیری دو نفر از هیأت نظار از سوی شورای نگهبان تعیین می‌شدند در حالی که نماینده وزارت کشور فقط یک نفر بود. ۴- ورقه‌های رأی از سه قسمت تشکیل شده و یک قسمت آن باید به مهر و امضای نمایندگان شورای نگهبان می‌رسید، در غیر این صورت آن رأی باطل بود. افزون بر همه اینها بازرسان ویژه شورای نگهبان نیز حوزه‌ها را زیر نظر داشتند و اگر تخلفی را مشاهده می‌کردند به شورای نگهبان گزارش می‌دادند تا جلو آن را بگیرد.

با چنین تدابیری گمان می‌رفت که شورای نگهبان بی‌چون و چرا نتیجه انتخابات را بپذیرد. متأسفانه شورای نگهبان دایره حدود و نفور وظایف خود را یک‌گام بزرگ دیگر گسترش داد و نتایج انتخابات را یک‌بار دیگر به محک رد سنجش خود درآورد و نتایج هر حوزه یا هر صندوقی را که با معیارهای ویژه‌اش وفق نمی‌داد ابطال کرد. مهم‌تر از همه، انتخابات تهران را که به تصدیق همه ناظران داخلی و خارجی سالمترین انتخابات در دوران جمهوری اسلامی شناخته شده بود، بدون ذکر دلیل روشن و قانونی یا تخلف مشخصی، تنها به خاطر اعتراض یکی از نامزدها مورد تردید قرار داد و نخست دستور داد هزار صندوقی را بازخوانی کنند. اما چون نتیجه بازخوانی حدود پانصد صندوق صحت رأی‌گیری را تأیید کرد، شورای نگهبان دستور توقف بازخوانی را داد و نزدیک به یک ماه اعلام نتیجه انتخابات را معطل ساخت و موجبات نگرانی عمومی را نسبت به ابطال انتخابات تهران فراهم آورد.

تا هنگام نگارش این سطور، آخرین ترفند شورای نگهبان برای گسترش دامنه نظارت استصوابی خود در انتخابات، طبق اخبار خبرگزاری‌ها این است که تقاضا کرده است ۷۰۰ صندوق رأی در اختیارش گذاشته شود تا بدون نظارت وزارت کشور یا مقام صالح دیگری آن را «بازشماری» کند!! معنی چنین تقاضایی چیست؟ آیا غیر از این است که فقط شورای نگهبان حق تعیین نمایندگان مجلس را دارد نه مردم!!

آیا با این روش شورای نگهبان در گسترش مستمر دامنه نفوذ و قدرت خود و دخالت در قوای دیگر حق نداریم نگران آن باشیم که نظام جمهوری اسلامی ایران به سوی یک الیگارشی یعنی حکومت تنی چند یا گروهی محدود بر تمام ملت پیش می‌رود؟ همین رأی شورای نگهبان مبنی بر سلب حق تحقیق و تفحص در مؤسسات تحت امر ولی فقیه از مجلس شورای اسلامی آیا گسترش بیش از حد و حصر دامنه قدرت شورای نگهبان به زیان مجلس شورای اسلامی، یعنی نمایندگان ملت نیست؟! مگر امام خمینی (ره) نفرمودند «مجلس در رأی همه امور است»؟! مگر نفرمودند «میزان رأی ملت است»؟! مگر در قانون اساسی که مورد تأیید و تأکید ایشان بوده در اصل هفتاد و ششم صریحاً معین نشده است که «مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد»؟! آیا اعضای محترم شورای نگهبان نمی‌دانند که مصوبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام که بر اثر توصیه و تأکید ایشان و علیه رأی مجلس به تصویب مجمع رسیده است، نقض مسلم قانون اساسی است و بخش مهمی از نهادها و بنیادهای کشور را که در امور دولتی و ملی نقش مهمی دارند از نظارت مجلس، یعنی نمایندگان ملت خارج می‌سازد و معلوم نیست کدام یک از قوای سه‌گانه کشوری باید در کار این نهادها «تحقیق و تفحص» یعنی رسیدگی و نظارت کند؟! چون مسلم است که نه رهبر معظم نظام جمهوری اسلامی و نه حتی کارمندان دفتر و دستیاران ایشان، نه فرصت و نه امکان چنین تحقیق و تفحص گسترده‌ای را دارند که شامل توده عظیمی از مؤسسات اقتصادی، صنعتی، تجاری، آموزشی، جهانگردی، و فرهنگی با هزاران کارگر و کارمند می‌شود. و چون انسان جایز الخطاست، نهادها و بنیادهای انسانی کلاً مبرا از اشتباه، انحراف، تخلف، سوءاستفاده دانسته یا ندانسته و حتی فساد دانسته و آگاه نیستند. از همین رو قانون اساسی تحقیق و تفحص در آنها را برعهده مجلس شورای اسلامی گذاشته است. شورای نگهبان با نقض این اصل مسلم قانون اساسی از یکسو بر مسئولیت‌های سنگین مقام معظم رهبری که بارها از سنگینی آن شکوه و شکایت کرده‌اند به حد تحمل‌ناپذیر و حتی امکان‌ناپذیری افزوده

است و از سوی دیگر موجب تفرقه و شکاف میان معظم‌له و مجلس شورای اسلامی شده است.

تصور بفرمایید اگر روزی روزگاری در یکی از این نهادها و بنیادها سوءاستفاده کلانی نظیر آن ۱۲۳ میلیارد کذایی کشف شود، دامن که را خواهد گرفت؟ تاکنون می‌گفتیم مجلس کوتاهی کرده، تحقیق و تفحص ننموده و مسئول آن است. اما حالا یقه که را بچسبیم. قوه قضاییه را؟ دادگستری را؟ وزارت اطلاعات را؟ دیوان محاسبات را؟ دیوان عدالت اداری را بازرسی کل کشور را؟ کدام را؟ تصدیق می‌فرمایید که هیچکدام از اینها مسئولیتی نداشته‌اند. ملاحظه می‌فرمایید شورای نگهبان با این اقدام خود چه مشکل عظیمی برای کشور و نظام پدید آورده است؟!؟

رییس محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام در جواب نامه حجت‌الاسلام والمسلمین مجید انصاری فرموده‌اند که مطابق اصل نود و هشتم قانون اساسی تفسیر این قانون به عهده شورای نگهبان است و مطابق این حق، اصل هفتاد و ششم را تفسیر کرده است. ایشان توجه فرموده‌اند که تفسیر فقط در مواقعی جایز است که ابهام وجود داشته باشد نه در موقعی که حکم صریح و روشن است و هیچ ابهامی یا شکی در آن نیست. اصل هفتاد و ششم به تمام معنی صریح و روشن است و «تحقیق و تفحص در تمام امور کشور» را منحصرأ به مجلس واگذاشته است. این چه تفسیری دارد؟! آیا آن نهادها خارج از موارد کشور ایرانند؟ آیا مربوط به این ملت نیستند؟! آنچه شورای نگهبان انجام داده است تفسیر نیست بلکه تغییر است. شورای نگهبان اصل هفتاد و ششم را تغییر داده و امور کشور را به دو بخش تقسیم کرده است. رییس محترم مجمع تشخیص مصلحت به خوبی می‌داند که تغییر هریک از اصول قانون اساسی در اختیار شورای نگهبان نیست و تشریفات خاصی دارد.

همین‌جا لازم است توضیح دهیم که مجمع تشخیص مصلحت نظام در مصوبه اخیر خود گرفتار انحراف دیگری از اصول قانون اساسی شده و شورای نگهبان را نیز در عداد نهادهای وابسته به مقام رهبری محسوب داشته و بدین‌سان از تحقیق و تفحص مجلس شورای

اسلامی مبری ساخته است. حقیقت این است که شورای نگهبان منبعث از مقام رهبری نیست. چون با آنکه شش تن فقهای عضو آن را رهبر نظام تعیین می‌کند؛ اما شش تن حقوق‌دان عضو دیگرش را مجلس برمی‌گزیند، بنابراین نمی‌توان آن را مانند صدا و سیما، نهادی وابسته به مقام رهبری دانست.

از این رو مجمع تشخیص مصلحت با این مصوبه از حدود اختیارات قانونی خود، یعنی داوری در موارد زیر تجاوز کرده است: الف - داوری در مورد اختلاف نظر میان شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی که مطابق اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی خارج از صلاحیت آن بوده است. اصل مزبور وظایف تشخیص مصلحت را موارد زیر ذکر کرده است:

۱- «تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند» و ۲- «مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد». اما اظهارنظر مجمع تشخیص مصلحت و مصوبه آن مربوط به هیچکدام از موارد فوق نبوده است، چون اولاً از سوی مقام رهبری برای مشورت به مجمع ارجاع نشده است. ثانیاً اختلاف میان شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی مربوط به موازین شرعی نبوده بلکه یک مسأله حقوقی بوده و دخالت مجمع تشخیص مصلحت در این مورد خلاف قانون اساسی است. چون مثل آفتاب روشن است که «حق تحقیق و تفحص» مجلس در امور نهادها ربطی به مسایل شرعی ندارد.

ب - مورد دیگر همان قرار دادن شورای نگهبان در عداد نهادهای وابسته به رهبری است که در پیش توضیح دادیم.

به استناد این دو مورد و این اصل کلی که مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز مانند نهادهای دیگر جمهوری اسلامی موظف به حفظ و صیانت اصول قانون اساسی و منجمله اصل هفتاد و ششم آن است مصوبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت فاقد وجهت قانونی است و مجلس شورای اسلامی موظف است آن را مورد رسیدگی قرار دهد و تصمیم شایسته‌ای در این مورد اتخاذ کند.